



و مهربانی با زیبایی یکسان شود

روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم

و من آن روز را انتظار می کشم
حتی روزی
که دیگر
نباشم.

برای چشمهایم با چشمهایت
برای لبهایم با لبهایت
با تنت برای تنم آواز خواندی
من با چشمها و لبهایت انس گرفتم
با تنت انس گرفتم
چیزی در من فروکش کرد
چیزی در من شکفت

من دوباره در گهواره ی کودکی خویش بخواب رفتم
و لبخند آن زمانیم را باز یافتم

از: سرچشمه

◆ ◆ ◆

قصه من فریب خودم نیست دلپذیر
قصه من
فریب خودم نیست
اگر به ما دروغ می گویند
از دستهای تو راستی هویدا است
و من از دستهای تست که سخن می گویم

دستان تو خواهران تقدیر مند

از جنگلهای سوخته، از خرمن های باران خورده سخن می گویم
من از دهکده ی تقدیر خویش سخن می گویم

از: بهار دیگر

دنیاه مطلب در صفحه ۲۴

افق روشن

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

روزی که کمترین سرود

بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادر است

روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی بندند

قفل افسانه ایست

و قلب

برای زندگی بس است

روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است

تا تو به خاطر آخرین حرف دنبال سخن نگردی

روزی که آهنگ هر حرف، زندگی ست

تا من به خاطر آخرین شعر رنج جستجوی قافیه نبرم

روزی که هر حرف ترانه ایست

تا کمترین سرود بوسه باشد

روزی که تو بیایی، برای همیشه بیایی

چخماق ها کنار فتیله بی طاقتند

خشم کوچکی در مشت تست

در لبان تو شعر روشن صیقل می خورد

من ترا دوست دارم.

و شب از ظلمت خود وحشت می کند

از: ترا دوست می دارم

◆ ◆ ◆

برشانه من کبوتری است که از دهان تو آب میخورد

برشانه من کبوتری است که گلوی مرا تازه میکند

برشانه من کبوتری است با وقار و خوب

که با من از روشنی سخن می گوید

و از انسان که رب النوع همه خداهاست

من با انسان در ابدیتی پر ستاره گام می زنم

از: دیگر تنها نیستم

◆ ◆ ◆

در تاریکی چشمانت را جستم

در تاریکی چشم هایت را یافتم

و شبم پر ستاره شد

ترا صدا کردم

در تاریکترین شب ها، دلم صدایت کرد

و تو با طنین صدایم به سوی من آمدی

با دستهایم برای دستهایم آواز خواندی

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ.... از صفحه ۲۲

جاری است آغاز می کنم که عشق در آن زبانه می کشد:

روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد و

مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت

◆ ◆ ◆

روزی که کمترین سرود بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادر است

◆ ◆ ◆

سال بد

سال یاد

سال اشک

سال شک

سال روزهای دراز و استقامت های کم

سال که غرور گدایی کرد.

سال پست

سال درد

سال عزا

سال اشک پوری

سال خون مرتضی

سال کیبسه

◆ ◆ ◆

اشک راز نیست

لبخند راز نیست

عشق راز نیست

اشک آن شب لبخند عشقم بود

قصه نیستم که بگویی

نغمه نیستم که بخوانی

صدا نیستم که بشنوی

یا چیزی چنان که ببینی

یا چیزی چنان که بدانی

از: نگاه کن

از: عشق عمومی

◆ ◆ ◆

به تو سلام می کنم

و در خلوت تو شهر بزرگ من بنا می شود

اگر فریاد مرغ و سایه علمم

در خلوت تو این حقیقت را باز می یابم

از: به تو سلام می کنم

◆ ◆ ◆

طرف ما شب نیست

صدا با سکوت آشتی نمی کند

کلمات انتظار می کشند

من با تو تنها نیستم، هیچکس، هیچکس تنها نیست

شب از ستاره ها تنها تر است

طرف ما شب نیست

ادامه مطلب

(۳)

هشتاد و چهار ساله شد

احمد شاملو را می گویم

روز پنجشنبه ۲۱ آذر (۱۱ دسامبر) برابر است با سالروز تولد احمد شاملو. شاملو در ۱۳۰۴ متولد شد. و مشهورتر و بحث انگیزتر از آن است که بخواهیم درباره اش به مختصری بسنده کنیم. اما دریغ آمد که یک زاویه از شعر او را که با جوانی های من در آمیخته است به این مناسبت با خوانندگان یادداشتهای بی تاریخ در میان نگذارم. در دفتر دوریها و دلگیری ها یادداشتی هست به نام «سال بد، سال یاد». یادداشت مال سال ۱۳۳۳ است. تابستان بعد از مرداد ۱۳۳۲ که شاملو با ما رفت و آمد بسیار داشت. اما سال بعد از آن، ۱۳۳۴ یعنی درست سالی که شاملو ۳۰ ساله بود و ما ۲۱ ساله و نه سال تفاوت سن در آن سالها قرنی می نمود، شاملو سرگردان همیشگی بود و همراه علیرضا حیدری در حیاط بیرونی خانه خاله ی حیدری (اخوین ها) در سایه حمایت علیرضا می زیست.

علیرضا در آن خانه اتاقی داشت؛ چیزی شبیه دفتر یک کتابفروشی و پر از کتابهای نوی که هیچوقت نمی خواند و فقط اسم آنها را بلد بود. در اتاق دم در حیاط که روی آب اینار بود، شاملو جل و پلاستش را پهن کرده بود، مسلماً زن نداشت. یادم نیست که طوسی را طلاق داده یا هنوز نگرفته بود. علیرضا عاشق کتاب و چاپ بود و شعر هم دوست می داشت. شاملو که بعد از یک آب تنی در رودخانه ولیان در همان تابستان ۱۳۳۳ مرا «پشم الدین» صدا می زد به تلافی این که من به خاطر خوش چشم و ابرو بودنش بسیاق لاتهای سرچشمه به او می گفتم «احمدوک»، در این خانه که در پس کوچه های نزدیک شمس العماره بود می زیست و دلش به عشق دختری خوش بود که ما همه مثل خواهر عزیزش می داشتیم. تمام سال ۳۴ سال عشق شاملو بود و آن دخترک و آن ملامت ها که من بر این خواهر روا می داشتم به سبب بی پروایی هایش. اما دو سال بعد وقتی او اولین مجموعه درست و حسابی شعرش را به من داد و پشت آن نوشت: «برای شیخ پشم الدین که خیلی از این شعرها را دفعه اول برای او خوانده ام»، ذوق کردم و چه ذوقی. دیدم که آن یک سال «۱۳۴۴» سال شعر عاشقانه ی واقعی شاملو بوده است و من شنونده ی اول بسیاری از آنها با همان جمله که «اخوی، ببین چطوره؟»

دیشب کتاب جلویم بود. بخش ششم آن، همه شعرهای سال ۱۳۳۴ است. سال بعد از مرتضی و سال کشف «عشقی» که با شعر «بدرود» تمام شد. با دلهره ی گذشت زمان و خواب آلودگی پنجاه و چهار سال پیش به یاد می آورم که تولد آن مرد سی ساله است و من بریده هائی را از هر یک که جوهر عشق در جانشان



علی محمدی
President

SFC
Silicon Financial Corp.
Real Estate Loans - Refinance - Purchases

مشاوران وام و املاک

تیم مجرب، آگاه و پر تلاش

۱-۸۸۸-۹۷۸-۵۶۲۶



رزی بیگلری
Broker

برای خرید و فروش زمین، ساختمان مسکونی و تجاری و همچنین
برای دریافت وام با مشاوران با تجربه و آگاه تماس حاصل فرمایید.

انواع وام های بدون دستمزد و بدون خرج

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری و تهیه املاک و زمین جهت سرمایه گذاری
با تخصص در اخذ وام های ساختمانی (Construction) و زمین های مسکونی و تجاری

Give Us A Chance To Beat Any Advertised Rates!



(408) 244-0555

922 Saratoga Ave., Suite 100, San Jose, CA 95129

